

## هو العزیز المحبوب

ای ضیاء الحق حسام الدین راد  
که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد

نمیدانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهمرسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت که از نظر محو شدم و سهو آدمم چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری و یا بیک تیر از کارزار بر گشتی مگر نشنیده‌اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه " اِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰئِکَةُ وَ دِیْکَرٌ مِّمَّنْ یَمُرُّ بِآسَافِ الْمَغَارِ لَمَّا کَانَ لِیْلٍ مُّکْتُمًا فَسَمِعُوا لَیْلَیْهِمْ یَسْمَعُونَ اَلَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ اَمْرًا مِّنْ رَّبِّهِمْ یَسْمَعُونَ " لهذا مستقرین بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال اگر چه زیارت جواب نامه ننموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجاست و لکن محبت بدیع ذکر و قواعد قویم را منسوخ نمود و معدوم کرد قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل نام تو میرفت عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قائل فی حکمة الالهیه و تنسییه الربانیة من سر هر ماه سه روز ای صنم بی گمان باید که دیوانه شوم هان که امروز اول سه روزه است روز فیروز است نه فیروزه است شنیدم برای تبحیث و تدریس بتبریز و تقلیس حرکت فرموده اید و یا برای عروج معارج بسندج تشریف برده‌اید ای سیّد من متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند مختصری ذکر میشود که در آن خدمت معلوم و مبرهن گردد که هر طایفه را چه علامت است و چه مرتبت اول اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق بنفس است و لکن نفس الله القائمة فیه بالسّنن مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول نه مقهور اگر چه در اول این رتبه محلّ جدال است و لیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال چنانچه میفرماید ای خلیل وقت و ابراهیم هش این چهار اطیار رهن را بکش تا بعد از مامت سرّ حیات ظاهر شود و این مقام نفس مرضیه است که میفرماید " فادخلی فی عبادی و ادخلی جنّتی " این مقام را اشارات بسیار است و دلالات بیشمار اینست که میفرماید سنریهم آیاتنا فی الافاق و

فی انفسهم حتی تبیین لهم انّ الحق لا اله الا هو پس معلوم میشود که کتاب نفس را باید مطالعه نمود نه رساله نحو را چنانچه میفرماید " اقرء کتابک و کفی بنفسک الیوم حسبیا " حکایت آورده اند که عارف الهی با عالم نحوی همراه شدند و همراز گشتند تا رسیدند بشاطی بحر العظمه عارف بی تامل توسّل فرموده و بر آب راند و عالم نحوی چون نقش بر آب محو گشته مبهوت ماند بانگ زد عارف که چون عنان پیچیدی گفت ای برادر چکنم چون پای رفتنم نیست سر نهادن اولی بود گفت آنچه از سیبویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب ابن حاجب و ابن مالک حمل فرموده و بریز و از آب بگذر محو مییاید نه نحو اینجا بدان گر تو محوی بیخطر بر آب ران و دیگر میفرماید " لا تكونوا کالذین نسوا الله فانسا هم انفسهم اولئک هم الفاسقون " و اگر سالکان از ساکنان حجره محمودند این مقام راجع بعقل میشود که او را پیغمبر مینامند و رکن اعظم دانند لیکن عقل کلی ربّانی مقصود است که در این رتبه تربیت امکان و اکوان بسلطنت اوست نه هر عقل ناقص بیمعنی چنانچه حکیم سنائی میگوید عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار عقل اگر خواهی که ناگه در عقلیت نفکند گوش گیرش در دبیرستان الرّحمن در آر و در این مقام تلاطم بسیار است و طماطم بیشمار گاهی سالک را متصاعد مینماید و گاهی متنازل این است که میفرماید مرة تجذبنی الی عرش العماء و مرة تهلکنی بنار الاغماء چنانچه سرّ مکنونه از ایه مبارکه کهف در این مقام معلوم میشود که میفرماید " و تری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم فی فجوة منه ذلک من آیات الله من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیاً مرشداً " اگر کسی اشارات همین یک ایه را مطلع شود او را کافی است این است که در وصف این رجال میفرماید " رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله " این مقام میزان است و پایان امتحان و در این رتبه هم استفاده ضرور ندارد و در تعلیم سالکین این لجه میفرماید " اتقوا الله یعلمکم الله " و همچنین میفرماید " العلم نور یقذفه الله علی قلب من یشاء " پس باید محلّ را آماده نمود و مستعد نزول عنایت شد تا که ساقی کفایت خمر مکرمت از زجاجه رحمت بنوشاند " الا انّ بذلک فلیتنافس المتنافسون " و حیثنذ اقول انا لله و انا الیه راجعون و اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند این سریر سلطنت را جز

طلعت عشق جالس نتواند شد این مقام را شرح نتوانم و وصف ندانم با دو عالم عشق را بیگانگی و ندر او هفتاد و دو دیوانگی مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع این رتبه صرف محبت میطلبد و زلال مودت میجوید و در وصف این اصحاب میفرماید " الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون " این مقام نه سلطنت عقل را کفایت مینماید و نه حکومت نفس را چنانچه نبی از انبیاء الله عرض نمود الهی کیف الوصول الیک قال الق نفسک ثم تعال ایشان قومی هستند که صف نعال را با صدر جلال یک دانند و ایوان جمال را با میدان جدال در سبیل محبوب یک شمرند و معتکفین این بیت مطلب ندانند و مرکب برانند جز نفس دوست از دوست هیچ نبینند کل الفاظ را مهمل دانند و جمیع مهملات را مستعمل دارند سر از پا نشناسند و دست از پا فرق نیابند سراب را نفس آب گویند و ذهاب را سر ایاب خوانند اینست که میگویند وصفی ز حسن روی تو در خانقه فتاد صوفی طریق خانه خمّار بر گرفت عشقت بنای صبر بکلی خراب کرد جورث در امید بیکبار بر گرفت در این مقام تعلیم و تعلم البته عاطل ماند و باطل گردد عاشقان را شد مدرّس حسن دوست دفتر درس و سبقشان روی اوست درسشان آشوب و شور و ولوله نی زیادات است و باب سلسله سلسله این قوم جعد مشکبار مساءله دور است اما دور یار فی المناجات الله تبارک و تعالی ای خدا ای لطف تو حاجت روا با تو یاد هیچکس نبود روا ذرّه علمی که در جان من است و رهانش از هوا و خاک پست قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش ادا اقول لا حول و لا قوة الا بالله المهیمن القیوم و اگر عارفان از واصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فواء است و سرّ رشاد این محلّ رمز یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است که اگر کل من فی السموات و الارض الی یوم ینفخ فی الصّور شرح این رمز شریف و سرّ لطیف را فرمایند البته از عهدهء حرفی بر نیایند و احصا نتوانند زیرا که این مقام قدر است و سرّ مقدر اینست که سوءال نمودند از این مساءله فرمودند " بحرّ ذخارّ لا تلجه ابدا " باز سوءال فرمودند فرمودند " لیلّ و امسّ لا تسلکه و هر کس ادراک این رتبه نمود البته ستر نماید و اگر رشی اظهار دارد و یا ابراز نماید البته سر او بر دار مرتفع خواهد شد با وجود این قسم بخدا که اگر طالب مشهود می گشت مذکور می آمد زیرا که میفرماید " الحبّ

شرفاً لم یکن فی قلب الخائف الرّاهب و انّ السّالک الی الله فی منهج البیضاء و الرّکن الحمرا لن یصل الی مقام وطنه الاّ بکفّ الصّفیر عمّا فی ایدی النّاس و من لم یخف الله اخافه الله من کلّ شیء و من خاف الله یخاف منه کلّ شیء " پارسی گو گر چه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است چه ملیح است این فرد در این مقام گر درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها و اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البته قاتل خود را از مال خود قسمت میدادم و ارث میبخشیدم و منتش میبردم و دستش بر چشم میمالیدم و لیکن چکنم نه مال دارم نه سلطان قضا چنین امضا فرموده حینئذ اجد رایحة المسک من قمص الهاء عن یوسف البهاء کائی وجدتها قریبا ان انتم تجدونها بعیدا بوی جانی سوی جانم میرسد بوی یار مهربانم میرسد از برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود این محلّ صحو بحت و محو بات است محبت را در این رتبه راهی نیست و مودّت را مقامی نه چنانچه میفرماید " المحبّته حجابٌ بین المحب و المحبوب " محبت در این مقام قمص و حجاب میشود و آنچه غیر از او است غطا میگردد این است که حکیم سنائی میگوید سوی آن دلبر نیوید هیچ دل با آرزو با چنان گل رخ نخسبد هیچ تن با پیرهن زیرا که این عالم امر است و منزّه از اشارات خلق رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت مینمایند و ربوبیت میفرمایند و بر نمارق عدل متمکّن شدهاند و حکم میرانند و هر ذی حقی را بقدر و اندازه عطا میفرمایند و شاربان این کاءس در قباب عزت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس الدّین " لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا " در این رتبه سموات علی با ارض ادنی تعارض ندارد و تفاوت نجوید زیرا که مقام الطاف است نه بیان اضداد اگر چه در هر آن در شأن بدیع جلوه نمایند یک شأن بیش نیست این است که در این مقام میفرماید " لا یشغله شأن عن شأن " و در مقام دیگر " کل یوم هو فی شأن " - ذلک من طعام الذی لم یتسنّه طعمه و لن یتغیر لونه اگر قدری میل فرمائی البته این آیه را تلاوت مینمائی " وجّهت وجهی للذی فطر السّموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین " و کذلک نری ابراهیم ملکوت السّموات و الارض لیكون من الموقنین " اذا فادخل یدک فی جیبک ثم اخرجها بالقوة لتشهدا

نورا للعالمین چه لطیف است این ماء عذب ازید ساقی محبور و چه رقیق است این خمر طهور از دست طلعت مخمور و چه نیکوست این طعام سرور از کوعس کافور هنیئا لمن شرب منها و عرف لذتها و بلغ الی مقام معرفتها بیش از این گفتن مرا در خوی نیست بحر را گنجایش اندر جوی نیست زیرا که سرّ این بیان در کنائز عصمت مکنون است و در خزائن قدرت مخزون منزّه از جواهر بیان است و مقدس از لطائف تبیان حیرت در این مقام بسیار محبوب است و فقر بحت بسیار مطلوب اینست که میفرماید "الفقر فخری" و دیگر ذکر شده الله تحت قباب العزّ طائفة اخفاهم فی رداء الفقر اجلالا آنها هستند که از چشم او ملاحظه نمایند و از گوش او گوش دارند چنانچه در حدیث مشهور مذکور است اخبار و آیات آفاقی و انفسی در این رتبه بسیار و لکن بدو حدیث اکتفا میرود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد برای مشتاقین اول اینست که میفرماید "عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا اقول کن فیکون و انت تقول کن فیکون" و ثانی این است که میفرماید "یا ابن آدم لا تءانس باحدٍ ما وجدتنی و متی اردتنی وجدتنی بارا قریبا" آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منیعه راجع است بحرف واحد و نقطهء واحد ذلک من سنّة الله و لن تجد لسنّة الله تبدیلا و لا تحویلا مدتی است که این نوشته را بیاد شما شروع نمودم و چون کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتدا گله و شکایت رفت و لیکن توقیع تازه رفع نمود و سبب شد که رقعہ را ارسال نمایم ذکر حبّ بنده در آن حضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهیدا و در خدمت جناب شیخ محمّد سلّمه الله تعالی باین دو فرد اکتفا نمودم معروض دارند من کوی تو جویم که به از عرش برین است من روی تو بینم که به از باغ جنان است اذا عرضت امانة العشق علی القلم ابی ان یحملها فصار منصعقا فلما افاق قال سبحانک انی تبت الیک و انا اول المستغفرین و الحمد لله ربّ العالمین شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر خوشتر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران فتنه و آشوب خون ریزی مجو بیش ازین از شمس تبریزی مگو و السلام علیکم و علی من طاف حولکم و فاز بلقائکم آنچه بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از خوبی مرکب میشود اگر چه سعدی در این مقام فردی ذکر نموده من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس زحمتم میدهد از بسکه سخن شیرین است

دیگر دست از تحریر عاجز شد التماس مینماید که بس است لهذا میگویم سبحان  
ربّی و ربّ العزّة عمّا یصفون